

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

عظم یا سیدی اُمّی و ساء عملی فأعطنی من عفوك بمقدار اُمّی و لا تؤاخذنی بأسوء عملی فإنّ
كرمك یجّل عن مجازات المذنبین و حلمك یكبر عن مكافات المقصّرين.^۱
بزرگ است ای مولای من آرزوی من . عظیم است، و آرزوی خیلی بزرگی در سر دارم، و به
دنبال آن روانم و پی گیرم .

این آرزوی امام سجّاد چه بوده که برای آن آرزو، و امنیه و خواست، حضرت لفظ عظمت را
به کار برده‌اند؟ و به خدا عرضه می‌دارند که ای مولای من! مطلب بسیار بزرگی در سرّ و قلبم
می‌پرورانم، و در پی اش هستم؛ و از آن طرف عمل من برای رسیدن به این هدفم ناتوان است.
هر شخصی که یک آرزویی دارد، یک نیتی دارد و برای رسیدن به آن نیت هم عمل متناسب
با آن را در پی می‌گیرد دیگر. هان؟ همین طور است دیگر.

کسی که می‌خواهد برود تهران، برای رفتن به تهران ده لیتر بنزین فرض کنید که در نظر

^۱ فقره‌ای از دعای شریف أبو حمزه ثمالی

می‌گیرد، اما یکی که بخواهد برود مسافرت مشهد، دیگر ده لیتر بنزین کفایت نمی‌کند؛ او باید استعداد بیشتری را در نظر بگیرد، مستعدتر باشد، آمادگی‌اش باید بیشتر باشد.

کسی که بخواهد به این امور دنیا برسد، طبعاً برای رسیدن به این امور دنیا همان ابزار لازم و وسائط لازم را که برای رسیدن است در نظر می‌گیرد. حالا هرکس در هر حیظه‌ای که هست، در هر افقی که هست، در هر فضایی که هست. اگر منظور امور دنیا و ریاست و این چیزهاست، این را می‌بیند، به این نزدیک می‌شود، می‌گوید به این نزدیک بشویم یک روز به دردمان می‌خورد، یک روز رئیس می‌شود، وکیل می‌شود، نماینده می‌شود، به دردمان می‌خورد! محبت‌های دنیایی این‌ها ... می‌گفت گربه برای رضای خدا موش نمی‌گیرد! یا سلام روستایی بی‌طمع نیست!

وقتی می آیند به آدم سلام و علیک می کنند، به سلام و علیک نباید نگاه کرد، به آن نیت پشت سلام و علیک باید توجه کرد. به آنچه را که در پی این دنبال است باید نگاه کرد. ابناء دنیا همین هستند، مردم دنیا همین هستند؛ شکل و رنگش فرق می کند، شکلش فرق می کند، حالا یا شکل خدایی به خود می گیرد، یا شکل غیر خدایی به خود می گیرد، ولی دنیایش، دنیاست، دنیا دنیاست.

من الآن که داشتم می آمدم یک قضیه ای که در منزل بود را شنیدم، یک مسئله ای که حالا خیلی هم بازش نمی کنم. بعضی ها از رسیدن به سلامتی یک بنده خدایی جلوگیری می کردند برای این که یک وقتی گفته نشود چرا مثلاً اینجا نتوانستند مداوایش بکنند ولی در جایی دیگر ... بعد من همین طور با خودم فکر می کردم بین این افرادی که این کار را کردند و بین آن حرمله و عمر بن سعد و سنان و خولی چه فرقی هست؟ داشتم با خودم فکر می کردم.

مگر آن ها نماز نمی خواندند؟ مگر آن ها روزه نمی گرفتند؟ مگر آن ها قرآن نمی خواندند؟ هان؟ همین سنان بن انس و خولی و ابن زیاد و ... مگر ابن زیاد نماز نمی خواند؟ می آمد می خواند و مردم هم به او اقتدا می کردند دیگر. پس آن مسجد کوفه از که پر می شد؟ از همین دور و بری های ابن زیاد پر می شد دیگر. خب مگر این ها نماز نمی خواندند؟ روزه نمی گرفتند؟ قرآن نمی خواندند؟ دم از پیغمبر و اسلام نمی زدند؟ اصلاً امام حسین را به خاطر همین کشتند که چرا آمده بر خلاف دین جدش که دین سلیم و سلامت و وحدت بین مسلمین و وحدت بین آحاد است قیام کرده؟ چرا بر علیه خلیفه، خلیفه ای که باید از او اطاعت کرد قیام کرده؟ این بود دیگر! و برای مردم این را استشهاد می کردند که حالا که او این کار را کرده پس دفع او واجب است، دفع او لازم است و به هر طریقی باید دفع بشود. خب حالا دفع او لازم است، آن طفل شش ماهه را چرا می زیند تکه پاره اش می کنید؟ دیگر این ها هم جزوش هست؟ این ها هم جزو این مسائل [جنگ و اختلاف هست]

من وقتی که فکر می کردم می گفتم بین این ها که نماز هم می خوانند، روزه می گیرند، دم از خدا می زنند با حرمله چه فرقی است واقعا؟ یکی است! هیچ تفاوت نمی کند! منتها آن حرمله مربوط به هزار و چهارصد سال پیش است، این برای حرمله الآن است.

آن سنان بن انس هزار و چهار صد سال پیش است، این سنان بن انس الآن است. زمان فقط در این جا فاصله و افتراق انداخته. او هم اگر در آن زمان بود قطعاً تیر می گذاشت بر چله کمان و بر گلوی حضرت علی اصغر روانه می کرد، همین که الآن دارد دم از خدا می زند، دم از عرفان می زند، دم از مکتب

بزرگان می‌زند، دم از مکتب اولیاء می‌زند. همین اقا با دست خودش تیر به قلب سیدالشهداء و چشم حضرت ابوالفضل و علی اکبر می‌زد. همین‌ها!

توجه می‌کنید؟ هیچ فرق نمی‌کند. این که عاشورا همیشه عاشوراست، کربلا همیشه کربلاست، همین است معنایش. یعنی شما در هر آنی یا این طرف هستی، یا آن طرف هستی، حدّ وسط ندارد، حدّ وسط ندارد.

مرحوم آقا می‌فرمودند در همان زمان سابق، یک طبیبی از خارج آمده بود، یک طبیب بلژیکی بود به اسم «روش»^۱ که در خواجه ربیع دفن است و یک روز هم من خودم در همان زمان مرحوم آقا رفتم و آن نوشته روی سنگ قبرش را برای ایشان نوشتم و آوردم. طبیب نصرانی بود که به مشهد آمده بود و بعد به معجزه حضرت مسلمان و شیعه شده بود. جراح خیلی حاذقی بود. در آن زمان طبّ ایران خیلی رشد نکرده بود، مثل الآن نبود، الآن بهترین اطباء دنیا اطباء ایران هستند. ولی خب آن زمان ابتدای کار بود.

او در بیمارستان امام رضا مشهد [مریض‌خانه شاه‌رضا سابق] عمل می‌کرد، طبابت می‌کرد، جراحی می‌کرد، و خب جراحی‌های موفقی هم می‌کرد، طبیب حاذقی بود و مورد عنایت حضرت هم بود.

بعضی از اطباء آن بیمارستان برای این که او را خراب کنند و جلوی افراد دیگر آبرویش را ببرند، (چون خلاصه او آمده بود و نان اینها را آجر کرده بود، از این حرفهایی که همیشه هست!) می‌آمدند روی زخمی که این جراحی کرده بود آب می‌پاشیدند که عفونت کند! و بگویند دیدید این کارش خراب شد و بلد نبود کارش را درست انجام بدهد!!

خب بین تو و بین حرمله چه فرقی است؟ چه فرقی است واقعا؟ واقعا چه فرق است؟ خب او هم همین کار را کرد دیگر. مگر آن‌ها چکار می‌کردند؟ آن‌ها وقتی حضرت علی اکبر را دیدند چه کار کردند؟ هرکس تیر داشت زد، هرکس شمشیر داشت زد، هرکس با سنگ داشت زد. با حضرت ابوالفضل چکار کردند؟ چه کسانی؟ همین‌هایی که نماز می‌خواندند دیگر، دیشب‌ش شب عاشورا نماز می‌خواندند. ولی فردا همین شخص می‌آید می‌رود پشت درخت و خودش را پنهان می‌کند و نامردانه و

^۱ دکتر روش بولون پزشک و جراح بلژیکی در سال ۱۳۴۱ شمسی رییس بخش جراحی مریض‌خانه شاه‌رضا (بیمارستان فعلی امام رضا علیه السلام) بود. این پزشک بلژیکی که مسلمان شده بود، سال‌ها در این بیمارستان به فعالیت پرداخت.

ناجوانمردانه، وقتی این سوار رد می‌شود می‌زند دست او را قطع می‌کند. همین شخصی که دیشب نماز می‌خواند.

این چه حال و هوایی است؟ هان؟ جداً این چه حال و هوایی است؟ بین آن کسی که روی این زخم به خاطر خراب کردن دیگری می‌آید آب می‌پاشد تا عفونت کند و آن کسی که می‌رود دست حضرت ابالفضل را قطع می‌کند هیچ فرق نیست! چه فرقی هست؟ فقط یک زمان در اینجا فاصله افتاده. این سال هزار و چهارصد است و آن سال شصت هجری بوده، یک زمان فقط فاصله است.

این شخص هم اگر در روز عاشورا بود، می‌رفت پشت درخت مخفی می‌شد و آن یکی دست را قطع می‌کرد. چرا؟ چون کار هر دو یکی است. کار، کاری است که دارد روی نفس انجام می‌شود. نفس در این جا دخالت دارد، شیطان در اینجا دخالت دارد، هواهای نفسانی در اینجا دخالت دارد. خیلی باید حواس مان را جمع کنیم! در تمام طول تاریخ قانون و قاعده را به ما داده‌اند، نمی‌توانیم بگوییم قانون نداریم، قاعده نداریم، معیار نداریم. آن قدر معیار ریخته‌اند جلوی ما که نیاز نیست بگردیم پیدا کنیم. هر جا را نگاه می‌کنیم می‌بینیم معیار است. **وَ كَأَيُّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ**^۱ تمام در و دیوار، تمام تاریخ، صفحات تاریخ، کلمات بزرگان، سخنان بزرگان، این‌ها همه مملو از معیارها و ملاک‌ها است.

طیب، باید بداند که جزو کدام یک از اطباء است، اطباء در لشکر عمر سعد است، یا طیب در لشکر سیدالشهداء است؟ مهندس باید بداند در کارهایی که انجام می‌دهد، مهندس عمر سعد است آن‌ها هم مهندس داشتند! معمار داشتند، مهندس داشتند، آرشیتکت، بنا، همه چیز داشتند! یا معمار و مهندس خیمه سیدالشهداء است؟ تاجر باید بداند، عالم باید بداند... وای وای از این آخری‌اش! عالم...

تک تک حرف‌هایی که ما می‌زنیم فردا حساب دارد، فردا حساب دارد.

بنده الان دارم قضیه‌ای راجع به جریان نوروز می‌نویسم، دیروز بود داشتم می‌نوشتیم که من قبلاً یک رساله‌ای نوشته‌ام [رساله اربعین]. گفتم وظیفه یک عالم چیست؟ وظیفه عالم این است که بیاید به حرف مردم نگاه کند و دل به نظر و خواست مردم بدهد؟ یا این که نه، باید بیاید آنچه را که هست به مردم بگوید، هر کس می‌خواهد قبول کند هر کس می‌خواهد نکند. هزار سال مردم قبول نکنند،

^۱ سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۵

به تو چه

مربوط است؟! به من چه مربوط است؟! مگر شما حرفی را می‌زنی که مردم قبول کنند؟! پیغمبرش نتوانست حق را به مردم بقبولاند، خدا می‌گوید تو نمی‌توانی! تو فقط یک بلاغ می‌توانی برسانی. **إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ**^۱ وظیفه‌ات را برو انجام بده! **لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ**^۲ دائم خودت را سرزنش می‌کنی، دائم خودت را می‌خوری، که چه؟ آن لا یكونوا مؤمنین، ایمان نمی‌آورند. به جهنم که ایمان نمی‌آورند! به جهنم که ابوسفیان ایمان نمی‌آورد، به جهنم که خالدبن فلان ایمان نمی‌آورد، به جهنم که مغیره و ... ایمان نمی‌آورند! نمی‌آورند، نیاورند! تو بلاغت را برسان، آن کسی که باید بگیرد، می‌گیرد.

صحبت‌هایی که می‌شود برای آن‌هایی نیست که از همان اول نشنیده رد می‌کنند، ما اصلاً برای آن‌ها که حرف نمی‌زنیم! آن‌ها اصلاً بی‌خود گوش‌شان را [خسته نکنند] بروند چیز دیگری گوش بدهند! بابا این همه ترانه هست! مگر بیکارند بیایند به این حرف‌ها و این چیزها گوش کنند؟ حالا یک حال و هوایی هم در ضمن داشته باشند! مگر مجبورند؟

یا آن کسی که هنوز نفهمیده شروع می‌کند به نقد کردن مگر مجبور است بیاید؟ بلند شو بابا این همه ... خدا خیرت بدهد! بلند شو برو! برای چه وقتت را تلف می‌کنی؟

این حرف‌ها برای آن کسانی است که گوش‌شان را باز کرده‌اند، پنبه را از گوش‌شان درآورده‌اند. برای آن‌ها این حرف‌ها زده می‌شود. من که الان جای دیگری بودم برای چه بلند شدم از فرسخ‌ها آن‌طرف‌تر آمدم اینجا که امشب به اینجا برسم؟ برای چه؟ برای این که اگر دو کلمه گفته می‌شود به گوش آن افرادی که باید برسد، برسد. و الاً خب سر جایم نشسته بودم، از این جا هم خیلی بهتر ... بله!

لذا نباید برای شخصی موجب نگرانی و ناراحتی بشود که: آی این گوش می‌دهد، آی آن گوش نمی‌دهد و این حرف‌ها ... عالم باید آنچه را که تشخیص می‌دهد برساند، هرکس گرفت، گرفت و هر کس نگرفت، نگرفت.

بعد من آنجا در حاشیه نوشتم که من یک رساله‌ای قبلاً نوشتم راجع به اربعین، و در این رساله نوشتیم اربعین مخصوص سیدالشهداست و ما در تاریخ سراغ نداریم که حتی برای پیغمبر هم اربعین گرفته باشند. خب این کتب هست دیگر! اگر غیر از این کتب چیزی هست ما اطلاع نداریم. اما

^۱ سوره قصص (۲۸) آیه ۳

^۲ سوره شعرا (۲۶) آیه ۳

وقتی که

این کتب در دست ماست و تاریخی که در دست ماست و قرائت و مطالعاتی که این است، خب نیست! برای بالاتر از امام حسین برای امیرالمؤمنین اربعین نگرفتند! به خدا نگرفتند! به پیغمبر نگرفتند! به که بگوییم نگرفتند؟! آن که از امام حسین بالاتر بود! برای حضرت زهرا کجا در تاریخ داریم اربعین گرفتند؟ برای پیغمبر که دیگر سید کائنات و بله دیگر چه بگوییم دیگر؟ او که اول تجلی عالم است دیگر! او که تجلی اعظم است برایش اربعین نگرفتند.

حالا از آقا در مورد اربعین سؤال می کنند می گوید:

نه خیر! برای همه ائمه اربعین بوده است ولیکن همه آن‌ها نسخ شده فقط امام حسین مانده!
آقا از کجا می آیی یک چنین حرفی می زنی؟ افرادی که الآن دارند (میلیون‌ها نفر) صحبت تو را دارند می بینند به این حرف تو ترتیب اثر می دهند، چرا دروغ می گویی؟ چرا دروغ می گویی به مردم؟ بر اساس حرف تو، اگر بیایند ترتیب اثر بدهند جواب خدا را چه خواهی داد؟

همین طوری هر حرفی از دهن مان درمی آید! آقا خب بیا سند نشان بده، اگر وحی شده بدانیم! بالاخره اگر یک وحی ای است ما خبر نداریم! ظاهرا که می گویند وحی قطع شده با رفتن پیغمبر! نمی دانیم! دوباره شنیده‌ایم پیدا شده! یک وحی‌هایی پیدا می شود، چون یک چیزهایی می شنویم که نه دیده‌ایم و نه جایی برخورد کرده‌ایم و نه در مطالب بزرگان این چیزهای جدید بوده! خب قضیه چیست؟ اگر وحی است بدانیم، اگر نیست چرا بدون تحقیق می آید می گویند بله اربعین برای سایر ائمه هم بوده؟ کجا بوده؟! یک چیز برای ائمه بوده و آن هم سال بوده. امثال امام باقر علیه السلام، امام حسین علیه السلام، سایر ائمه، این‌ها سالگرد داشتند، امام باقر می فرمایند برای من تا چند سال در منی عزاداری کنید، سالگرد باید هم باشد، برای امام است، امام باید خودش را به همه نشان بدهد، نمی تواند نشان ندهد، باید بگوید برای من سال بگیری، برای من مجلس بگیر، برای امام بگیریم پس برای که بگیریم؟ برای که بگیریم؟ ما کجا داریم که برای سایر ائمه اربعین بگیریم؟ خود امام باقر گفته که بیایید برای من اربعین بگیرید؟ امام صادق گفته برای من اربعین بگیرید؟ امام رضا گفته؟ هان؟

این‌ها هم همان است! یعنی همان جریانی که شما می بینید. تیراندازش به یک نحو، شمشیرزنش به یک نحو، سنگ اندازش به یک نحو، شریح قاضی اش به یک نحو، امام جماعتش هم به یک نحو. این همان است. چرا؟ چون بر خلاف دارد دروغ می گوید، دارد دروغ می گوید.

عالم وظیفه اش این نیست که بیاید طبق میل هر کسی [مطلبی بگوید یا حکمی بدهد]. آخر بعضی‌ها می گویند: خب بگو ببینم چه می خواهی بیا برایت درستش کنیم! نظرت چیست؟ خب چه

می خواهی؟ خلاصه حکمی، چیزی، بیا بگو برایت درست می کنیم!

در زمان مرحوم آقا، یکی از ایراداتی که به ایشان می‌گرفتند این بود که ایشان با مردم کنار نمی‌آید!

مسائل ربا و بانک و این حرفها بود دیگر، در همان زمان شاه، حالا نمی‌دانیم الان هست یا نه، ولی خب آن موقع‌ها که بود.

و ایشان می‌آمدند حکم را می‌گفتند، مسئله را می‌گفتند، ائمه جماعات دیگر پشت سر آقا این ایراد را می‌گرفتند که ایشان نمی‌آید مسائل مردم را حل کند!، هی می‌آید مشکلات را اضافه می‌کند! عجب! گفتن ربا حرام است، این ایجاد مشکلات است؟ خب اگر این طور است چرا ما فقط به ربا اکتفا کنیم؟ همه چیز را راحت و خلاص می‌کنیم! ربا حلال است، شرب خمر حلال است، شطرنج حلال است، قمار حلال است، بی‌حجابی حلال است، بعدش هم حلال است! قبلش هم حلال است! درست شد؟ همه‌اش حلال در حلال، در حلال ... خب چرا فقط به یکی اکتفا کنیم؟ خب کمی وسیع‌تر! آن وقت آن قدر خوب می‌شویم، آنقدر مورد توجه مردم قرار می‌گیریم!

ولی چند صباح به این کیفیت می‌شود بمانیم؟ چند صباح؟ از عزرائیل هم می‌توانیم فرار کنیم؟ هان؟ از ملائکه خدا هم می‌توانیم فرار کنیم؟ اگر می‌توانستیم فرار کنیم عیب نداشت، مسئله‌ای نبود.

بله می‌گفتند عالم آن کسی است که بیاید مشکلات مردم را حل کند، نه اینکه بیاید مشکلات اضافه کند. این آقای آسیدمحمدحسین فقط بلد است هی به مشکلات اضافه کند! همین اقوام ما می‌گفتند ها! از همین اقوام ما حتی!

بیایید پیش ما ما مشکلات شما را حل می‌کنیم!

یعنی این آقای آسیدمحمدحسین سواد شما را ندارد؟! توجه می‌کنید؟ الان باید ببینیم چه خبر است. هم آقای آسیدمحمدحسین رفت، و هم آن کسانی که ایراد می‌گرفتند. الان چه خبر است؟ الان آن دنیا چه کسی جلو است و چه کسی عقب است؟ الان چه کسی دارد حساب پس می‌دهد و چه کسی راحت است؟ الان چه کسی به آن مقامات و درجات رسیده و چه کسی بله ... برایش وسائل گرم کننده آماده کرده‌اند؟! وسائل گرم کننده یکی پس از دیگری! به صف! که وقتی این نفتش تمام می‌شود باز هم بیایند با یک وسیله دیگر و با یک حرارت بهتر، و ...

الآن باید ببینیم اوضاع چیست. آن موقع که تمام شد. حالا این شصت سال، آن هفتاد سال، آن هشتاد سال، بالاخره ده سال، بیست سال این طرف، آن طرف تمام شد. الان او شاد است، الان او

فرح ناک است، الآن او مبتهج است، الآن او منبسط است، الآن او در انوار حق غرق است و آن یکی هم مورد پذیرایی ویژه و خاص! قرار گرفته است. آیا این چند روز دنیا ارزش داشت؟ ارزش این را داشت

که بلند شوی عاقبتت را در لشکر عمر سعد [رقم بزنی] و تیر بزنی و شمشیر بزنی و ... آیا این دنیا ارزش داشت؟

الآن هم همین است. اختیار هم با خود ماست، انتخاب هم با خود ماست: یا این طرف، یا آن طرف، این دنیا است، دنیا همین است.

حالا امام سجاد علیه السلام عرضه می‌دارد به پروردگار خدایا دنیا را دیدیم چه خبر است. دیدیم، این زیاده‌ها را دیدیم حضرت سجاد دارد می‌گوید ها! البته زبان حال است، زبان حال حضرت سجاد را داریم می‌گوییم این زیاده‌ها را دیدیم، یزیدها را دیدیم، معاویه‌ها را دیدیم، سنان و این‌ها را دیدیم، آن طرف را دیدیم، این طرف را هم دیدیم: پدرمان را هم دیدیم، جدمان را هم دیدیم، اولیاء را دیدیم، اصحاب پدرمان را دیدیم که چطور برای جان‌فشانی و رفتن به همان جایی که امام سجاد عرضه می‌دارد: عظم یا سیدی املی، آن‌ها هم همان جا را در نظر داشتند و همان جا را نشانه گرفته بودند. حضرت سجاد عرضه می‌دارد خدایا همه این‌ها را دیدیم و پوچی این‌ها را فهمیدیم، اعتباریت این دنیا را دیدیم، امروز یکی را بالا می‌برند، فردا همان را با سر می‌زنند زمین، امروز تعریف می‌کنند، فردا می‌آیند هزار انتقاد به او می‌بندند. امروز این، فردا این ... دیدیم، امروز هم داریم می‌بینیم، فردا هم می‌بینیم.

امروز یک حرف، فردا یک حرف دیگر، امروز برای این یک توجیه، فردا برای ...

خدایا وقت نداریم، فرصت نداریم، می‌خواهیم از این حال و هوا دربیاییم، از این اوضاع دربیاییم. چه به جای این اوضاع جایگزین کنیم؟ چه جایگزین کنیم؟ می‌خواهیم ببینیم حضرت سجاد در اینجا به ما چه یاد می‌دهد؟ می‌گوید حالا که قرار است جایگزین کنی ... این آدم عاقل که این دنیا را می‌بیند این‌ها همه دیوانه‌اند اصلا! آدم عاقل که می‌خواهد جایگزین کند با این وضع و این‌ها که می‌داند آن طرف هم هست آن طرف خط هم هست آن طرف باید برود، چه چیزی را جایگزین کند؟ چه نعمتی را به جایش بیاورد؟ چه عوضی را به جایش بیاورد؟ چکار کند؟

هرچه را که انسان به جای این دنیا و در قبال عملش و در قبال کارها و تصرفاتش از خدا بخواهد با آن چه را که خداوند در اختیار ما قرار داده و در توان ما قرار داده، برابری نمی‌کند.

می‌گوییم در آن دنیا می‌رویم خلاصه جمال‌هایی در آنجا هست، نعماتی هست، فواکهی هست، نمی‌دانم بیا و بروی هست ... خوب بسیار خوب! این‌ها همه هست، قبول داریم، همه این‌ها در جای خودش محفوظ و همه این‌ها به جای خودش مستقر و صحیح، ولی دیگر چیزی نیست؟ پس آن

مزیدی^۱ که خدا در قرآن می‌فرماید: غیر از این نعمت‌های بهشتی یک چیز زیادی دیگری هم ما داریم! ما در صندوق‌مان همه چیز پیدا می‌شود! یک مزیدی هم هست! آن مزید چیست؟ فکر بهشت و حوری و غلمان کجا کند دل‌داده عاشقی که نگارش مقابل است آن لدینا مزید، یک چیز اضافه دیگری هست که آن را به کسی نمی‌دهیم، آن اهل خودش را می‌خواهد، طالب خودش را می‌خواهد. آن را نگه داشته‌ایم برای آن افرادی که نه تنها آمده‌اند و از آنچه را که اهل دنیا به آن ابتلاء دارند دوری گزیده‌اند که هیچ! گفتم که آدم عاقل هم نمی‌آید آن کارها را بکند چه برسد به اینکه بخواهیم به حساب حضرت امام سجاد بگذاریم. آدم عاقل بلند می‌شود بیاید در این دنیا کارهایی بکند که مردم دارند می‌کنند؟ واقعا آدم عاقل می‌آید این کارها را بکند؟! آن که هیچ! ما این‌ها را برای کسانی گذاشته‌ایم که از نعمت‌های دیگر این طرف و نعم اخروی ما هم گذشته‌اند! برای آن‌ها نگه داشته‌ایم.

این مسئله لدینا مزید، اضافه بر این نعمت‌ها چیزهای دیگر است، آن چیست؟ هر نعمتی را که شما تصور کنید از آثار ذات پروردگار، از نعمات، از اسماء کلیه، نزولش به مراتب جزئی‌تر و ظهورش در آن چه که موجب رقاء نفس، التذاذ نفس و روح، و انبساط و ابتهاج انسان است، همه این‌ها در مرتبه آثار ذات است. همه این‌ها در مرتبه بروزات و ظهورات ذات پروردگار است، یا به صورت حور و غلمان و یا به صورت انهار تجری من تحت الأشجار یا من لبن مصفی یا لذة للشاربین و یا نعمت‌های دیگرش که هر کدام در مرتبه خودش از آنچه را که موجب نور و موجب بهجت و موجب ابتهاج نفس هستند، همه این‌ها بدون تفاوت از آثار ذات پروردگار هستند، اما لدینا مزید، در آن طرف، یک مسئله‌ای وجود دارد در این طرف هم همین‌طور، اختصاص به آن طرف ندارد، اولیاء و عرفاء الهی در همین دنیا به آن چه را که در آن دنیا خداوند وعده انجام آنها را به این‌ها داده می‌رسند و آن عبارت است از خود ذات پروردگار! این مسئله، رسیدن به حقیقت هستی مطلق، رسیدن به ذات لایتناهی و اطلاقی پروردگار، رسیدن به جایی که دیگر هر نعمتی را شما بخواهید تصور کنید، در قبال آن نمی‌تواند عرض اندام کند.

ببینید خواجه حافظ چه می‌فرماید:

من که ملولی گشتمی از نفس فرشتگان *** [قیل و مقال عالمی می‌کشم از برای تو]

^۱ اشاره به آیه شریفه ۳۵ از سوره ق (۵۰) (لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ)

چه را دارد می گوید؟ می گوید من به جایی رسیده‌ام که دیگر با ملائکه هم نمی توانم هم‌راز و هم‌دم بشوم! چون از مقام خودم پایین می آیم، از مرتبه خودم پایین می آیم. من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان، یعنی وقتی فرشته‌های الهی بخواهند بیایند در کنار من قرار بگیرند و با من هم‌صحبت بشوند، نه جمال‌های عادی و جمال‌های ظاهری و حورالعین و این‌ها! آن فرشته‌های مقرب، آن جایی که لو دنوت انملة لاحترقت، اگر بخواهم یک ذره بالاتر بروم، نمی توانم و قدرت از من سلب می شود و فروغ تجلی بسوزد پرم، در آنجا می گوید من که ملول گشتمی! اصلا نمی توانم فکرم را و ذهنم را و نیتم را به مادون ذات بخواهم تنازل بدهم! اگر تنازل بدهم ضرر کرده‌ام، ضرر کرده‌ام. خسران پیدا کرده‌ام، از دست داده‌ام.

بله یک وقتی آدم نمی تواند، می گوئیم نمی توانیم. الآن من گنجایش یک لیوان آب دارم. حالا بیایند جلوی من یک بشکه یک تنی بگذارند بگویند باید همه‌اش را بخوری! نمی توانم که بخورم چون استعداد من فقط برای یک میزان محدود از آب است. من فقط می توانم روی زمین حرکت کنم، بال ندارم که مثل کبوتر پر بزنم.

یک وقتی انسان توان ندارد، استعداد ندارد، این یک مطلب دیگری است. همان طوری که سایر خلائق از نقطه نظر سعه وجودی در این مسئله "ناتوانی" قرار دارند. ولی وقتی که خداوند به انسان این توان را داده، این استعداد را به او داده است که می تواند به آنجا برسد، چطور می تواند خود را قانع کند به همین نعمت‌های اخروی نعمت‌های نورانی! نعمت‌های نورانی و نفحات نورانی اخروی و بخواهد با آن‌ها سر کند و دیگر به آن مطالب عالی و مطالب راقیه دست پیدا نکند؟

اینجاست که امام سجاد علیه السلام به خدا عرضه می دارد که خدایا ما بهشت را از تو نخواستیم! خدایا ما حور و غلمان از تو نخواستیم! خدایا ما جنات تجری من تحتها الأنهار نخواستیم! حالا اینها هست نه این که نیست ولی طلب بالاتر از این است.

شما وقتی برای دیدن یک رفیق‌تان می روید، برای آن موز و پرتقالی که برای‌تان می آورند که نمی روید، گرچه در دیدن او و در ملاقات با او، و در صحبت او یک پذیرایی هم می شوید، آن پذیرایی جای خودش را دارد. سنگ که دیگر جلوی آدم نمی گذارند! پرتقال و سیب و شربت و این‌ها می گذارند دیگر آن به جای خودش محفوظ است.

اما آن التذادی که می برید آیا از سیب و پرتقال است یا از مصاحبت با رفیق‌تان است؟ دیدن او و وقتی که مدت‌ها او را ندیده‌اید، حالا آمده‌اید، آن ابتهاج، آن مسرت، آن حالت نفسانی که احساس

می‌کنید که یک محبی به محبوب می‌رسد، یک عاشقی به معشوق می‌رسد، هان؟ آن لذتی که در هنگام

وصال است، در هنگام صحبت است، آیا با آن چیزی که خورده می شود و سیبی که پوست کنده می شود و خورده می شود برابری می کند؟ یا حالا آن هم در ضمن گرسنگی نباشد و تفنی ...

امام سجاد به خدا عرضه می دارد غیر از ذات تو که عظیم است و عظمتی بالاتر از آن عظمت قابل تصور نیست، هر چه که غیر از آن ذات من بخواهم، صغیر است. در قبال آن توان من، در قبال آن استعداد من، در قبال آن نهاد من، در قبال آن ظرفیت من که تو قرار دادی، صغیر است. حوری و غلمان باشد، صغیر است. جنات تجری من تحتها الأنهار باشد، صغیر است. اینها همه صغیر است. بهشتی باشد که آن آخرش پیدا نباشد، باز صغیر است. اینها همه مراتب خاص است.

تا می رسد مسئله به مسئله ذات که در مسئله ذات آنجا یک مرتبه ای است که انسان دیگر می بیند اینجا دیگر تمام شد! اینجا دیگر تمام شد.

مرحوم آقا بنده که از خود ایشان شنیده ام، حالا شاید در ابتدای روح مجرد هم این جمله را آورده اند، من که بارها این مسئله را از ایشان شنیدم خب اساتید متعددی داشتند، مثل مرحوم علامه طباطبائی که خب استاد اول ایشان بود حتی نجف هم که رفتند به دستورات مرحوم علامه طباطبائی عمل می کردند و در آنجا هم افراد دیگری بودند، بزرگانی بودند، مرحوم آسید جمال الدین گلپایگانی بودند البته آن جنبه استادی نبوده، ولی خب مصاحبت با ایشان بوده از شاگردان مرحوم قاضی هم بودند، با مرحوم هاتف بودند و خلاصه بزرگانی بودند، حالا اسم همه شان را هم لازم نیست ببریم.

و در آخر هم با مرحوم آقای انصاری. خب آقای انصاری هم کم نبود، شخصیتی بود، راه رفته بود، و از خیلی از مسائل ایشان مطلع بود، حالا در اواخر عمر هم ایشان مطالب عالی را طی کردند. ولی صحبت این است، ایشان می فرمودند: وقتی که من به مرحوم استاد حداد رسیدم، دیگر گمشده خود را پیدا کردم! این حرف یعنی چه؟ یعنی با وجود این که تمام این مراتب را ایشان طی کرده بود و مراحل را طی کرده بود و چهارده سال بیشتر در خدمت افراد مختلف و اساتید مختلف ایشان حرکت می کرد و سیر می کرد و دستور می گرفت و عمل می کرد. هر شب پنجشنبه ایشان پیاده از نجف به مسجد سهله می آمد و تا صبح بیتوته می کرد و سپس مراجعت می کرد، اینها همه درست، ولی وقتی که به حداد رسیدم، دیگر گمشده خود را پیدا کردم. یعنی چه؟ یعنی آنچه را که در این شخصیت من یافتم، در افراد دیگر نبود! و آن مرتبه ای را که این شخصیت به من ارائه داد، این مرتبه در ارائه سایر شخصیت ها نبود. این را به من می فرمودند. لذا استاد حقیقی و اصلی ایشان همین شخصیت بود: مرحوم حداد رضوان الله علیه.

آن وقت الان درمی آیند می گویند آقای حداد استاد ایشان نبوده!! این چرند و پرندها چیست که می گویند؟ این خزعبلات چیست؟ اگر استاد ایشان نبودند پس چرا فقط ایشان از او دستور می گرفتند؟ چرا به عکس نمی شد؟ آقای حداد هم بیایند از مرحوم آقا دستور بگیرند!!

می گویند این تواضع است! تواضع آقا است!

می گویم اگر تواضع خوب است چرا این طرف تواضع نمی کرد؟ فقط تواضع یک طرفه؟ اگر قرار بر تواضع است، خب آن طرف یک روز تواضع کند بگوید آقا شما بیایید به بنده دستور بدهید، یک ذکری بدهید، یک دستوری بدهید، یک کاری ...

این چرند و پرندها چیست در کتابها می نویسند و این طرف و آن طرف می گویند؟! چی را می خواهند ثابت کنند؟ کی را می خواهند بالا ببرند؟ کی را می خواهند پایین بیاورند؟

لذا حضرت سجاد هم همین مطلب را عرضه می دارد، می گوید خدایا من آن ذات تو را که نشانه گرفتم، دیگر تمام شد! دیگر چیزی نمی خواهم. بهشت باشد، نباشد، حورالعین باشد، نباشد ... چون من می خواهم به آن عظمت برسم.

عظم یا سیدی املی، آرزوی من عظیم است و آن رسیدن به ذات توست و آن ذات تو یک حقیقتی است که هر چیزی که غیر از آن تصور شود مادون آن خواهد بود. مادون آن خواهد بود و من نمی خواهم به مادون اکتفا کنم.

لذا در صحبت های مرحوم آقا هم می دیدیم وقتی که به افراد نصیحت می کردند ... این عرفا واقع عجیب هستند ها! وقتی صحبت می کنند، وقتی حرف می زنند، شوخی نمی کنند با افراد، افراد را دست نمی اندازند، همان جایی که خودشان هستند را برای بقیه می خواهند.

انسان از صحبت های افراد به میزان و مرتبه آنها می تواند پی ببرد. مثلا یکی خیلی آدم خوبی هست ولی وقتی حرف می زند همه اش از این خوارق عادات و امور غیر عادی و این ها حرف می زند، معلوم است که او فقط در همین عالم مثال هست، در همین حد، و بالاتر نیست.

یکی وقتی حرف می زند همه اش صحبت از امام زمان و ظهور و وقت ظهور، این هم همین است، مرتبه اش همین است؛ خدا حافظ شما!

یکی وقتی حرف می زند یک مقداری قوی تر، بالاتر، از آن مکاشفات و مسائل ... این هم معلوم می شود یک خرده یک چیزی اش می شود، ولی نه بیشتر.

این بزرگان و اولیاء، البته بنده بعضی از آنها را درک کرده ام، گرچه خب قابل این مطالب

نبودیم ولی من هیچ‌گاه ندیدم که آنها از همان مرتبه‌ای که هستند پایین‌تر بیایند و صحبت کنند. اگر هم حرف

می‌زدند، چون نمی‌توانستند آنچه را که هستند بگویند، هی می‌خواستند آدم را به آنجا که خودشان هستند بکشانند. آدرس آنجا را دائم می‌دهند، نشانه آن طرف را دائم در صحبت‌هایشان، در حرکاتشان، در تصرفاتشان می‌دهند و به آن طرف سوق می‌دهند، نه به آن مراتب پایین و به مسائل پایین و به افق‌های پایین‌تر. و انسان می‌تواند از کیفیت و میزان درک حقیقت توحیدیه نسبت به هر شخصی پی‌برد به اینکه این تا چه حدی به این مسئله رسیده است.

لذا مرحوم آقا می‌فرمودند: البته آقای حداد هم همین‌طور، آن‌طور که بنده بودم و می‌دیدم و می‌شنیدم و این‌ها با افراد که صحبت می‌کردند فقط خدا را در نظر بیاور، فقط قصدت خدا باشد، فقط رسیدن به او باشد. وقتی که می‌گفتند این کار را انجام بدهیم: خب از این کار چه توقعی داری؟ شخص می‌گفت مثلاً آقا رضای الهی، مردم... می‌فرمودند: فقط ذات خدا!

این اسم «ذات» خیلی ورداللسان مرحوم آقا بود. در صحبت‌هایشان می‌گفتند از ذات خدا تنازل نکنی‌ها!

خب معلوم است خودشان... قضیه چه خبر است دیگر! معلوم است دیگر!
از ذات خدا تنازل نکنی‌ها! این کارها که می‌کنی غیر از ذات خدا چیزی در نظر نیاوری‌ها!
خب لابد کاری بوده، اجری بوده، ثوابی بوده، در مقابلش چیزی بوده. می‌گویند ذات را از دست نده!
آن را قاطی نکن! حتی فکرش هم نیاید [که بعداً بخواهی] رد کنی! از اول غیر از ذات در نظر نیاور. آن وقت چقدر در کارهای انسان تأثیر می‌گذارد؟ و چقدر فرق است بین کسی که با یک همچنین حال و هوایی جلو برود، یا چیزهای دیگری که حالا مردم هم خوش‌شان بیاید، یا فرض بکنید که انشاءالله مورد توجه قرار گرفته کارمان... نه! فقط ذات خدا! مردم خوش‌شان می‌آید، نیاید، مردم بدشان می‌آید، نیاید، مردم می‌گویند به‌به، نگویند، مردم غیر از آن بگویند! هرچه می‌خواهند بگویند. آن را نباید از دست داد.

این روش، روشی بود که بزرگان به متابعت از اولیاء دین و ائمه هداة مانند حضرت سجاد علیه السلام آن را در پیش می‌گرفتند و به ما هم آن را تعلیم می‌دادند.
انشاءالله امیدواریم که خداوند آن حقیقتی را که اولیاء به دنبال آن حقیقت بودند و آن مرتبه‌ای را که به دنبال آن مرتبه تمام شراشر وجود خودشان را قرار داده بودند، خودش قسمت ما بفرماید.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ